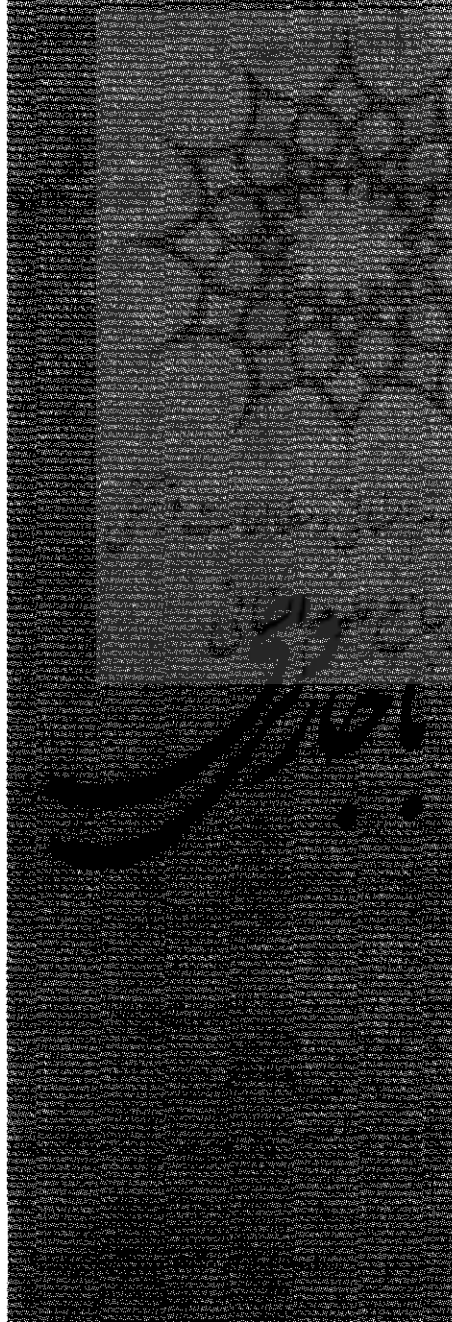
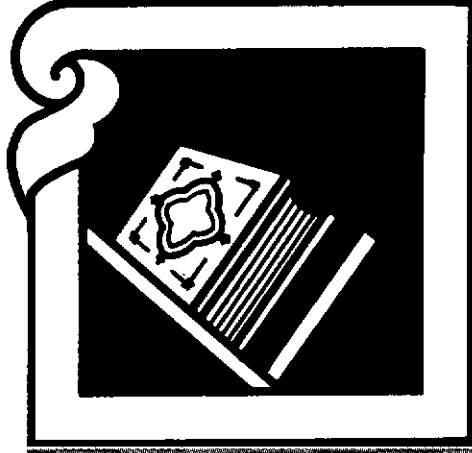
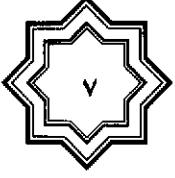
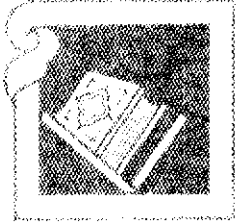


میدان خابونہ

سال سوم - شماره ۴ و ۳



پیشگاه
پتال



رساله ای در تفسیر از علامه شیخ ابوالحسن شعرانی (ره)

آخرین قسمت

فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ لَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ
الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ* وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رَزَقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رَزَقُوا هَذَا
الَّذِي رَزَقْنَا مِنْ قَبْلُ وَ أُنُوتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَ لَهُمْ
فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ*

ترجمه:

پس اگر نکرديد و هرگز نخواهيد کرد
پرهيزيد آتشي را که هيضم آن مردم اند و سنگها،
مهيا شده است برای کفار* و مژدگانی بده کسانی
را که ايمان آورده و کارهای نیکو کرده اند به اینکه
برای آنها باغهایی است که بر زمین آن نهرها
جاری است. هر وقت از میوه روزی داده شوند
گویند: این همان است که از پیش بهره ما شد و
آورده می شود رزق برای آنها مانند هم و برای
ایشان است آنجا زوجه های پاکیزه و در آن همیشه
خواهند بود.

گفتیم که اصول دین اسلام سه چیز است: اول توحید، دوم نبوت، سوم معاد و خداوند تبارک و تعالی این سه مطلب را با دلیل قاطع اثبات فرموده است؛ این دو آیه در اثبات معاد است و آیات سابقه در اثبات خداشناسی و نبوت بود. اما دلیل معاد این است که چون ثابت شد که مردم به طور کلی عاجزند از اینکه یک سوره مانند قرآن بیاورند و تا ابد هم نخواهند آورد معلوم می شود به قوه بشری تنظیم نشده بلکه از طرف خداست پس هر چه وعده دهد حق است؛ من جمله وعده عقاب و ثواب می دهد و آن عبارت است از معاد.

مطلب دوم

در تفسیر فخر رازی ذکر کرده است که جمله «فان لم تفعلوا ولن تفعلوا» از چند جهت دلالت بر نبوت حضرت پیغمبر دارد:

اول اینکه به تواتر معلوم شده که عرب با شدت عداوت هیچ سوره ای مانند قرآن نیاوردند و این معجز است چنان که گذشت.

دوم اینکه آن حضرت اگر چه نزد کفار در ادعای نبوت متهم بود ولی هیچ کس منکر وفور عقل و معرفت او به عواقب نبود و اگر تهمتی در نبوت او راه داشت هرگز برای خود روا نمی داشت که با اهل زمان خود چنین تحدی کند، بلکه می ترسید که رسوا شود و تمام امور او فاسد گردد، حاشاه عن ذلک و اگر یقین نداشت که از معارضه او عاجزند این طور آنها را ترغیب به معارضه نمی نمود.

سیم اینکه اگر قطع به صحت نبوت خود نداشت این طور با تأکید نمی گفت که هرگز مانند قرآن نخواهید آورد؛ چون اگر به قوه بشری بود احتمال می داد که بعد از این بهتر از او بیاورند.

چهارم اینکه اخبار از غیب است و موافق واقع، زیرا که تاکنون کسی با آن معارضه نتوانسته.

نویسنده این سطور گوید: درباره حضرت پیغمبر -صلی الله علیه و آله- برای کسی که درست تاریخ زندگانی او را ندیده باشد چهار احتمال است: اول اینکه به قصد رسیدن به جاه و مال و سلطنت چنین ادعایی نمود حاشاه عن ذلک، دوم اینکه قصدش این نبود بلکه می خواسته است اخلاق عرب را اصلاح کند و آنها را متحد نموده و از ذلت و فقر نجات دهد و از تحت قید اسارت و عبودیت دولت فارس و روم متخلص کند و هر چه فکر کرد دید بجز ادعای نبوت و ایمان آنها به مقصد نمی رسد لذا ادعای نبوت کرد. این هم غلط است. سیم اینکه هیچ یک از این دو مقصد را نداشته بلکه واقعاً خود را پیغمبر و مبعوث از طرف خدا و قرآن را وحی الهی می دانسته و به جهت اجرای مأموریت الهی به عقیده خود ادعای نبوت نموده است. این اعتقاد مستشرقین اروپا

است. چهارم آنکه خود را پیغمبر می دانسته و حقیقتاً هم پیغمبر بوده است و این عقیده ما مسلمین است. کسی که تاریخ آن حضرت را نداند این احتمالات درباره او علی السویه است، چنان که سابقاً در اروپا دو احتمال اول را می دادند و بعد از اینکه درست تواریخ اسلامی و حالات آن حضرت و قرآن را مطالعه کردند یقین نمودند که آن احتمالات غلط بوده و آن حضرت به طور قطع و یقین خود را پیغمبر می دانسته است و قصد جاه و ریاست و سلطنت یا انتقام از فارس و روم نداشته؛ چنان که از عبارت فخر رازی نیز معلوم شد و برای همین یقین است که به طور جزم در قرآن وارد شده است: «ولن تفعلوا»

از این بیانات ظاهر گردید که کفار نیز نمی توانند بگویند آن حضرت آیات قرآنی را در خلوت به فکر می ساخته و در جلوت قرائت می نموده و می گفته از طرف خداست، زیرا که اگر چنین بود چگونه ممکن بود خود را پیغمبر بداند با آنکه می دید خودش قرآن را ساخته و وحی الهی نیست و علاوه بر این مسلم است که قبل از قرائت قرآن یعنی وقت نزول وحی آن حضرت از عالم ظاهر منصرف می گردیده و حالتی شبیه به خواب یا غشوه عارضش می شده است و چون از آن حال به عالم شهود سودت می فرموده آیات قرآن را قرائت می کرده است، پس به فکر خود نساخته بلکه در آن حال بر قلب مبارکش القا می شده است و به این جهت یقین به نبوت خود داشته است.

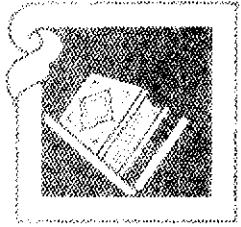
مطلب سوم

غرض از اینکه هیزم آتش دوزخ سنگ است آن است که شدت حرارت آتش معلوم شود، زیرا که سنگ به آتش های عادی نمی سوزد اگر چه نرم می شود. بعضی گویند: مراد از این سنگ گوگرد است و بعضی گویند: مقصود بت های کفار است که از سنگ ساخته اند، چنان که در آیه دیگر وارد شده: «انکم و ماتعبدون من دون الله حصب جهنم» و در تفسیر نیشابوری گوید: مقصود از سنگ دل های کفار است، زیرا که در قرآن می فرماید: «نار الله الموقدة التي تطلع علی الافئدة» یعنی آتش روشن شده خدا که بر دلها مستولی می شود و درباره دل های کفار فرمود: «فهی کالحجارة» یعنی دل آنها مانند سنگ است.

مطلب چهارم

قالوا هذا الذی رزقنا من قبل در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع) ذکر شده، اسمای آن میوه های بهشتی مانند اسمای میوه های دنیوی است از سیب و گلابی و انار و غیره اگر چه آنچه آنجا است مخالف آن است که در دنیاست به جهت آنکه در غایت خوبی است و استحاله نمی شود به آنچه استحاله می شود به آن میوه های دنیا از مدفوع و سایر مکروهات و از صفرا و سودا و خون، بلکه





از آن متولد نمی شود جز عرق که از ابدان آنها خارج می شود از بوی مشک خوشتر. انتهی، و از این جا معلوم می شود که اهل بهشت می گویند: این از همان میوه هاست که در دنیا به ما عطا شده بود و «هذا الذی رزقنا من قبل» یعنی «رزقنا فی الدنیا» اما اینکه چرا اهل بهشت هر وقت میوه می خورند این سخن را می گویند برای آن است که در هر مرتبه در آن مزیتی مشاهده می کنند که جای آن دارد بگویند آن میوه جنس دیگری است غیر آنچه دیده بودند و پس از دقت می بینند همان میوه است، منتها مزیت آن بسیار است، چنان که اگر در دنیا سببی پیدا شود دارای دو من وزن و پوست آن هفت رنگ، اول انسان باور نمی کند سبب است و بعد از آنکه به دقت دانست از نهایت تعجب تصریح می کند که این سبب است.

بعضی از مفسرین گفته اند که معنی «هذا الذی رزقنا من قبل» آن است که اهل بهشت می گویند این میوه ها به واسطه اعمال صالحه که در دنیا کرده ایم نصیب ما گردیده است و چون سبب آن در دنیا بوده گویا این رزق آن وقت بما داده شده است.

در اینجا سؤالی می شود که چرا خداوند از جنس لذائذ دنیا در بهشت مهیا نموده و مردم را به آن وعده داده با اینکه حکم و فوائدی که از لذائذ دنیا مقصود است در بهشت نیست، مثلاً انسان در دنیا محتاج به غذاست برای بقای بدن و مشتاق نکاح است به علت بقای نسل و خداوند لذتی در این امور قرار داده است برای آنکه مردم بالطبع بدان اقدام کنند، اما در بهشت این حکمت نیست پس این لذائذ برای چیست و مناسب آن است که در آنجا لذت های روحانی باشد. جواب این سؤال آن است که در بهشت آن لذائذ روحانی نیز هست که عقل ما در دنیا به کیفیت آن نمی رسد و چون قدر و منزلت آن را نمی دانیم - مگر اندکی از اولیا که می دانند - حاضر نیستیم از این لذات محسوسه صرف نظر کنیم برای لذتی که حقیقت آن را نمی دانیم، لذا خداوند فرد اکمل از جنس لذات دنیا را در بهشت موعود فراهم نموده و ما را وعده داده که اگر از زندهای حرام در دنیا اجتناب کنید آنجا زندهای بهتر به شما می دهیم و اگر از غذا و میوه های حرام یعنی مسروق و مغضوب صرف نظر کنید در آنجا میوه های نیکوتر نصیب شماست و اگر می فرمود از اینها اجتناب کنید تا در آخرت مقرب حضرت ربوبی بشوید حاضر نمی شدیم برای آن، چون لذت قرب را نمی دانیم، مانند اینکه پدر طفل به طفل می گوید این سیب گندیده و انگور ترشیده را مخور تا برای تو سیب و انگور خوب بخرم طفل قبول می کند، اما اگر بگوید برای تو زن خوب می گیرم قبول نمی کند چون نمی داند در زن خوب لذتی است که برای آن باید از سیب گندیده صرف نظر کند.

باید دانست که خداوند به ما دو نوع لذت وعده داده: یکی روحانی محض، چنان که می فرماید: «و رضوان

من الله اکبر» و نیز فرمود: «فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین» و شرح آن در محل خود خواهد آمد. ان شاء الله و دیگر لذت جسمانی که فقط در اسم با لذائذ دنیا شریک است و حقیقتش چیز دیگر است؛ چنان که در تفسیر امام حسن عسکری ذکر نموده است.

اگر کسی سؤال کند که حقیقت لذائذ بهشت چیست و چرا این صفات عجیبه را برای آن ثابت کرده اند، مثل اینکه وارد شده خرمای بهشتی به اندازه مشکهای هجر است و هجر نام محلی است از حجاز و نیز ذکر کرده اند که میوه های آنجا ثقل ندارد و هر وقت از درخت بچینند باز به جای خود باقی است و هر وقت اراده چیدن کنند شاخ خم می شود و در آنجا غذا دفع نمی شود و مردم روی اسب ها یا ناقه هایی از نور سوار می شوند، با اینکه نمی توان نور را در قالب شکل درآورد و روی آن نشست، و امثال این بسیار در احادیث وارد است.

جواب سؤال این است: امور اخروی از عالم دیگر است و برای کسانی که در این عالم اند ممکن نیست حقیقت آنها را دریابند، لذا نباید از این صفات تعجب کرد. ما اکنون در یک شهر و یک مملکت هستیم اوضاع و احوال شهر و مملکت دیگر را نمی دانیم با آنکه هر دو در دنیا است و وقتی به ما می گویند با نهایت تعجب تلقی کرده گاهی انکار می کنیم، مثلاً می گویند: در شهر نیویورک آمریکای شمالی عماراتی ساخته اند دارای شصت طبقه و ما که در طهرانیم عمارت سه طبقه به ندرت دیده ایم و شاید عوام قطعاً تکذیب کنند و بگویند: شصت طبقه عمارت چگونه می شود و چطور بر آن بالا می روند؟ بعضی مردم از تنگ حوصلگی این نعمت های بهشتی را تأویل کرده و گفته اند اصل لذت در عالم آخرت به علم و فضائل است و جسمانی نیست و آنچه در قرآن وارد شده کنایه از آنهاست نه آنکه راستی میوه و غذا و حورالعین باشد و خداوند برای عوام این طور تعبیرات جسمانی کرده است تا به ذهنشان نزدیک شده و وقتی در آخرت به آن رسیدند می بینند بهتر از این لذات است و بعضی دیگر بالعکس تمام صفات و خصوصیات اجسام دنیوی را برای نعمت های بهشتی ثابت کرده اند و هر چه مخالف آن در آیات و احادیث وارد شده تأویل نموده اند، ولیکن هر دو دسته بر خطا رفته اند و حق این است که نعمت آنجا هم جسمانی و هم روحانی هست و اجسام آنجا طور دیگر است و نمی توان آنها را با اجسام دنیا قیاس کرد؛ چنان که در تفسیر امام وارد شده و باید به ظاهر آن ایمان آورد و علم حقیقت آن را به خدا واگذار کرد تا در آخرت کشف تام شود و اگر کسی در اینجا به قوه قدسیه و کشف و شهود به آن رسید قیها و نعمت.

مطلب پنجم

واتوابه متشابها - مقصود از این جمله چنان که در تفسیر امام ذکر نموده آن است که میوه های بهشتی در خوبی مانند یکدیگر است نه آنکه یکی شیرین تر و یکی



بی مزه و بعضی کال و بعضی از رسیدگی ترشیده باشند و ممکن است مقصود این باشد که رزق بهشتی با رزق دنیا متشابه است و در این صورت گویا این جمله علت جمله قبل است که می فرماید: «قالوا هذا الذی رزقنا من قبل».

«ازواج مطهره» یعنی زنهای پاک از حیض و نفاس و امثال آن و پاک از اخلاق زنانه از قبیل غش و مکر و غیبت و فریاد و امثال آن و در قرائات شاذه از زیدبن علی نقل شده که «ازواج مطهرات» قرائت نموده.

«هم فیها خالدون» معتزله گفته اند: معنی خلود دوام و عدم انقطاع است، یعنی لذات بهشتی انتها ندارد و اشاعره گفته اند: خلود بر مدت طولانی بدون ابدیت نیز گفته می شود، چنان که در تفسیر فخررازی ذکر کرده است و مقصود در آیه قطعاً ابدیت است تا از خوف انقطاع عیش آنها منغض نشود.

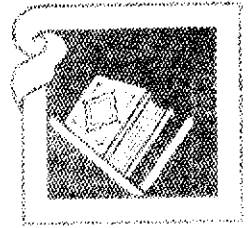
مطلب ششم

یکی از مباحثی که در این محل تحقیق نموده اند آن است که آیا بهشت و جهنم فعلاً مخلوق است یا بعد از این خلق خواهد شد و مسلمین در این باب اختلاف نموده جمعی گفته اند بعد از این خلق می شود و مشهور آن است که فعلاً خلق شده اند. در عامه از معتزله و بین شیعه از سیدرضی - رحمه الله - قول اول نقل شده و صدر المتألهین در تفسیر سوره بقره از محیی الدین نقل می کند که اصل مکان آنها مخلوق است ولیکن لذاذذ یا آلام دوزخ باید به تدریج ایجاد شود چون خداوند خبر داده که هیزم آتش دوزخ ابدان کفار است و تا هیزم در آنجا نرود آتش نیست، ولی محیی الدین را باید جزء مشهور شمرد که می گویند فعلاً اصل بهشت و دوزخ مخلوق است.

علت اینکه بعضی گفته اند اینها هنوز خلق نشده اند این است که فضا را منحصر در همین زمین و افلاک می دانند و می گویند این بهشت وسیع که عرض آن به اندازه آسمانها و زمین است در این فضای محصور به آسمان گنجایش ندارد. علاوه بر این اگر بهشت با این وسعت فعلاً موجود باشد دیگر جایی برای جهنم و برای دنیا و کسرات و آسمانها باقی نمی ماند.

حق این است که این جماعت برخطا رفته و اجسام اخروی را مقایسه به اجسام دنیوی کرده اند و ما در مطلب چهارم ذکر کردیم که به هیچ وجه نمی توان این مقایسه را قبول کرد و ما از احوال عالم آخرت به کلی بی اطلاعیم چون از عالم غیب است؛ مثلاً ما می بینیم نور از اجسام شفاف عبور می کند به طوری که در محل واحد هم شیشه وجود دارد و هم نور و در فضای محیط هم نور هست و هم هوا بلکه در همه جا اثر که جسمی لطیف و قابل تموج است به قول حکمای امروز اروپا با اجسام تداخل می کند و نیز در ذرات دماغ انسان علوم بسیار و صورت اجسامی که مشاهده کرده ایم از عمارات و حیوانات و نباتات مترکم





مطلب هشتم

در تفسیر برهان از طرق عامه روایت می کند که آیه بشارت در شأن علی و حمزه و جعفر و عبیده بن حارث بن عبدالمطلب نازل شده ولیکن عبرت به عموم لفظ است، مثلاً اگر کسی به دیگری بگوید: هرچه از من ستم دیدی از آن درگذر، او بگوید: هرکس به من ستم کرد از او گذشتم، چون لفظ جواب عام است باید آن را اعتبار نمود نه سبب را، یعنی خصوصیت سؤال را که فقط یک نفر حلیت طلبیده، لذا هر جا که در قرآن لفظ عام باشد نباید گفت که آیه مخصوص به همان اشخاص است که به سبب آنها آیه نازل شده است بلکه عموم را شامل می شود.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةٌ فَمَا قُوَّهَا قَامَا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ.

ترجمه:

به درستی که خدا شرم نمی کند از اینکه مثلی بزند پشه یا بالاتر، اما کسانی که ایمان آورده اند می دانند آن راست از طرف پروردگار ایشان است و اما کسانی که کافر شده اند گویند: خدا چه اراده کرده است به این مثل؟ [در جواب باید گفت] که بسیاری را به آن گمراه و بسیاری را هدایت می کند و گمراه نمی کند به آن بجز فاسقان را، کسانی که پیمان خدا را پس از بستن می شکنند و آنچه را خداوند امر فرموده وصل شود قطع می نمایند و در زمین فساد می کنند، آنها هستند زیانکاران.

مطلب اول

پس از اینکه خدا بیان کرد قرآن معجز است و کسی مانند آن نمی تواند آورد رفع شبهه لازم شد که کفار و منافقین آن زمان پیوسته ایراد می کردند و نظیر آن در تمام ازمه اتفاق می افتد، چون خداوند در قرآن ذکر پشه و عنکبوت و از این قبیل حیوانات ضعیف نمود و یهود شنیدند خندیدند و گفتند: این شبیه کلام خدا نیست - چنان که از حسن و قتاده نقل شده - و امروز هم بعضی ضعفا هستند که می گویند: «والتين والزيتون» یعنی قسم به انجیر و زیتون یعنی چه و چرا خدا قسم به انجیر خورده و انجیر چه اهمیت دارد؟

خداوند در جواب این مردم می فرماید: این مثلها و تمام کلمات قرآن از برای هدایت مردم است و هدایت هم می شوند و غرض و حکمت آن را درمی یابند الا اینکه جماعتی از آنها به واسطه قساوت قلب و معصیت هایی که

می شود و هیچ یک مزاحم دیگری نیست و در شرع وارد است که ملائکه بر دوش یا بر اطراف دهن انسان نشسته و مواظب اعمال و حرکات او هستند و اگر کسی باری روی دوشش بگذارد یا غذا در دهنش مزاحم با آن ملک نیست و از این امثله باید یقین کنیم که اگر بهشت با آن وسعت در عالم موجود باشد نه واجب است ما آن را مشاهده کنیم و نه مزاحمت با این اجسام مشهوده ما دارد بلکه آن از عالم غیب است و اینها از عالم شهادت و از بودن هیچ یک عرصه بر دیگری تنگ نمی شود، مثل آنکه صورت های عمارات بزرگ که در دماغ انسان است عرصه را بر دیگری تنگ نمی نماید و مثل اینکه اثر با اجسام کثیفه در یک مکان قرار می گیرد و هکذا درباره جهنم خداوند فرمود: «اعدت للكافرين» یعنی برای کفار مهیا شده است و این دلالت بر وجود فعلی آن می کند و مخالفین مجبورند این آیه را تأویل کنند یعنی از ظاهر معنی برگردانند به جهت مقایسه که بین اجسام اخروی و دنیوی نموده اند.

مطلب هفتم

اگر کسی ابتدا مؤمن باشد و عمل صالح کند بعد از آن کافر گردد و عمل زشت کند و بر آن حال بمیرد اهل بهشت نیست یقیناً. در تفسیر کبیر در این باره سه مذهب نقل کرده:

اول اینکه برای ایمان و اعمال صالحه که اول به جا آورده هیچ اجری را مستحق نیست، چون ثواب و عقاب به عقیده اهل سنت از روی استحقاق نیست و بر خدا جائز است که در مجازات ملاحظه اعمال بندگان را نکند؛ هرکس را می خواهد به بهشت برد اگر چه کافر و عاصی باشد، و به دوزخ برد اگر چه مؤمن و صالح باشد.

دوم آنکه گرچه ایمان و عمل صالح موجب ثواب است الا آنکه کفر متأخر آن ثواب را باطل می کند و این را «احباط» گویند، چنان که وارد شده: «لئن اشرکت لیحبطن عملک».

سیم آنکه نه می توان گفت مستحق ثواب نیست زیرا که مؤمن و صالح بوده و نه می توان گفت کفر آن را احباط می کند، زیرا که احباط باطل است به ادله ای که در علم کلام ثابت شده پس باید گفت: چنین فرضی هرگز واقع نمی شود، یعنی مؤمن صالح هرگز کافر نخواهد شد.

نویسنده این سطور گوید: اما مذهب اول مخالف با عدل الهی و باطل است و قطعاً ثواب و عقاب از روی استحقاق است و مذهب دوم نیز باطل است، چنان که در محل خود خواهد آمد ان شاء الله. پس یا مذهب سیم را باید اختیار کرد؛ یعنی هرگز مؤمن کافر نمی شود و اگر کسی ظاهراً مؤمن بود بعد کافر شده باید کشف کرد که ایمانش بی اساس و تقلیدی بوده است یا بگوئیم ثواب اعمال نیک را به او می دهند به وجهی، اگر چه به تخفیف عذاب در دوزخ باشد.



و از این حدیث حضرت صادق و آیات قرآنی معلوم می شود که نظر کردن در خلقت اقسام حیوان و انسان بلکه تمام موجودات برای فهمیدن دقایق صنع الهی برای مسلمان لازم است، ولی افسوس که مسلمین از آن بی بهره اند و دیگران آن را به حد کمال رسانیده اند.



مرتکب شده اند غفلت بر آنها مستولی شده حاضر برای تدبر و تفکر نیستند و فقط لفظی چند به گوششان برخورده و بدون فهم معنی آن را رد می کنند و به این جهت گمراه می شوند، پس خداوند به واسطه این مثلها بسیاری را هدایت و بسیاری را گمراه کرده و تقصیر گمراهی آنها بر عهده خودشان است که سبب گمراهی را به اختیار برای خود فراهم کرده اند.

در مجمع البیان از حضرت صادق (ع) نقل کرده که فرمود: خداوند به «بعوضه» مثل زده است برای آنکه با کوچکی حجمش خداوند در او خلق کرد آنچه در فیل خلق کرد به اضافه دو عضو دیگر، پس خداوند - سبحانه - خواست به این سبب مؤمنین را تنبیه کند به لطف خلقت و صنعت عجیب خویش. یکی از نویسندگان اروپا گوید: عجایب خلقت در عالم حشرات است، زیرا که حیوانات بزرگ را از بس دیده و به آن عادت کرده ایم به نظر ما عجیب نمی آید. هر چیز که نزد خدا زیاد اهمیت دارد و بیشتر مورد عنایت است ذکر آن بسیار در قرآن شده و به نظر ضعیفا و عقول پست چنان می آید که اگر حجم موجودی ضعیف و کوچک باشد هیچ اهمیت ندارد و نباید مورد عنایت حق باشد تا نام او را ببرد، غافل از اینکه خود انسان در این عالم کبیر از ذره کوچک تر بلکه ماه و خورشید و زمین در فضای ملک خدا مانند یک ذره غبار است در یک صحرای وسیع و اگر بنا بود خداوند به سبب وسعت ملک خویش به صغار و جزئیات عنایت نکند چرا تمام دقایق حکمت را در بدن انسان آفریده است؟ و پشه یا سایر حشرات همچنان مورد عنایت حضرت حق است که در آن جثه های کوچک که شاید گاهی به سختی دیده شوند همه چیز از لوازم حیات آفریده؛ از جهاز هاضمه و جهاز تنفس و حواس خمسسه و آلات دوران خون در رگها و اعصاب و دماغ و حس مشترک و حافظه و اسباب تناسل که فکر انسان عاجز می شود که در بدنی که تمامش به اندازه سوراخ سوزن است چگونه این همه اعضا و جوارح با این همه حکمت و اتقان قرار گرفته. انسان تعجب می کند از خرطوم پشه که با آن نازکی پوست حیوانات بزرگ را سوراخ می کند، چطور مجوف است و خون را می مکد و چه استقامتی دارد که در سوراخ کردن بدن منعطف یا شکسته نمی گردد و از همه عجیب تر اینکه سر این حیوان به قدر یک نقطه بی طول و عرض به نظر می آید و مع ذلک منقسم به چند قسم است و در دو طرف سرش دو چشم دارد که از کوچکی غیر مرئی است و هریک مرکب از دوست چشم یا بیشتر است که هریک برای دیدن کافی و دارای طبقات و رطوبات لازمه است و خداوند تمام این دقایق را به حکمت کامله در این موجودات کوچک آفریده، البته نمی توان به آنها با تحقیر نظر نمود و همچنین در قسم به انجیر و زیتون یا قسم خوردن به قلم و خط در «ن والقلم و ما یسطرون» و امثال آن.